

۴) دلیل چهارم:

مرحوم آخوند می نویسد:

«فقد تصدى غير واحد من الأفاضل لإقامة البرهان على الملازمة و ما أتى منهم ب واحد خال عن الخلل و الأولى إحالة ذلك إلى الوجدان حيث إنه أقوى شاهد على أن الإنسان إذا أراد شيئاً له مقدمات أراد تلك المقدمات لو التفت إليها بحيث ربما يجعلها في قالب الطلب مثله و يقول مولویا ادخل السوق و اشتر اللحم مثلاً بداهة أن الطلب المنشأ بخطاب ادخل مثل المنشأ بخطاب اشتر في كونه بعثاً مولویا و أنه حيث تعلق إرادته بإيجاد عبده الاشارة ترشحت منها له إرادة أخرى بدخول السوق بعد الالتفات إليه و أنه يكون مقدمة له كما لا يخفى.»^۱

توضیح:

۱. برای ملازمه برهان هایبی توسط اصولیون آورده شده است ولی همه آنها دچار مشکل است.
 ۲. اما دلیل اصلی وجدان است.
 ۳. قوی ترین شاهد بر اینکه ملازمه برقرار است، آن است که:
 ۴. وجدان آدمی می گوید وقتی انسان اراده می کند چیزی را، مقدمات آن را هم اراده می کند (اگر به آن مقدمات توجه داشته باشد) به گونه ای که گاه آن مقدمات را هم طلب می کند [ما می گوئیم: مراد مرحوم آخوند از طلب، انشاء طلب است که ایشان آن را طلب انشائی می دانستند]
- ما می گوئیم:

۱. این دلیل را مرحوم آخوند از فرمایش شیخ انصاری اخذ کرده است مرحوم شیخ می نویسد:
«أحدها- و هو أسدّها و أقومها-: ما احتجّ به الاستاذ- دام بقاءه- من شهادة الوجدان السليم و الطبع المستقيم بذلك،

فإنّ من راجع وجدانه و أنصف من نفسه مع خلوّ طبيعته عن الاعوجاج الفطري و براءة قريحته عن اللجاج الطبيعي، يحكم حكماً على وجه الجزم و اليقين بثبوت الملازمة بين الطلب المتعلق بالفعل و بين

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، کفایة الأصول (طبع آل البيت)، ص ۱۲۶.



الطلب المتعلق بمقدماته على الوجه الذي أشرنا إليه في تحرير محل الكلام.

و نزيدك توضيحا في المقام: بأن المدعى ليس تعلق طلب فعلى بالمقدمة على وجه تعلقه بذيها، كيف! و الضرورة قضت ببطلانه، لجواز الغفلة عن المقدمات بل و اعتقاد عدم التوقف بينهما، بل المقصود أن المرید للشيء لو راجع وجدانه يجد من نفسه حالة إجمالية طلبية متعلقة بمقدماته على وجه لو حاول كشف تلك الحالة و تفصيلها لكان ذلك في قالب الأمر و الطلب التفصيلي.»^١

٢. اين استدلال مورد توجه مرحوم اصفهانی صاحب وقایة الاذهان و مرحوم محقق عراقی و مرحوم حائری نیز قرار گرفته است.

٣. وقایة الاذهان با توجه به اینکه «التفات» موضوعیت ندارد می نویسد:

«أن المنصف إذا رجع وجدانه رأى من نفسه الملازمة بين طلب الشيء و طلب مقدماته، و وجد أيضا حالة نفسانية طلبية نحوها مترشحة عن طلب ذيها، و لا ينافي ذلك غفلة الأمر عن كثير من المقدمات حال الأمر، أو عدم علمه بمقدميتها لأن المدعى أنه لو علم و التفت أراد المقدمات. و مثل هذا الفرض أعنى الغفلة و عدم العلم قد يكون في الواجبات النفسية، كما لو غرق ولد المولى و هو لا يعلم، أو لا يعلم أن الغريق ولده، فإن الطلب الفعلي و إن لم يكن متحققا لتوقفه على الالتفات المفروض عدمه، و لكن من المعلوم أنه يكفي في ترتب جميع آثار الأمر من الثواب و العقاب على العلم بأنه لو التفت لأمر.»^٢

توضیح:

(١) پس عدم التفات همانطور که در واجبات نفسی باعث نمی شود واجب نفسی از نفسی بودن خارج شود در واجبات غیرى هم چنین است.

١. انصارى، مرتضى بن محمدامين، مطارح الأنظار (طبع جديد)، ج ١، ص ٤٠٥.

٢. نجفی اصفهانی، محمد رضا، وقایة الاذهان، ص ٢٤٩.



ما می گوئیم:

۱. مرحوم رشتی ضمن اینکه این قول را به محقق دوانی، محقق طوسی، میرداماد نسبت می دهد، به

نکته ای اشاره می کند که در عباراتی که خواندیم اشاره شده است:

«و دعوی أن إرادة الشيء يستدعي الشعور به و الالتفات إليه لوضوح استحالة تعلق الإرادة بالفعل الغير المشعور به لأنها منبعثة من تصور الشيء و تصوّر ما فيه من المصلحة و الشوق إليه فمع كونه غافلا عنه غير شاعر به امتنع أن يكون مریدا له و حينئذ فلا يتجه دعوی تعلق الإرادة بها على نحو الإطلاق بل لا بدّ من التفصيل بين حال الغفلة و حال الالتفات مدفوعة (أولاً) بأن الإرادة المتعلقة بالفعل تارة تكون على وجه التفصيل و أخرى على وجه الإجمال و الذي يمتنع حين الغفلة و الذهول هو الأوّل و ما ادّعيناه ثبوته في المقدّمة حال الغفلة و عدم الشعور و تشهد له ضرورة الوجدان هو الثاني»^۱

۲. مرحوم اصفهانی در مورد اینکه چرا در این امور به «وجدان» مراجعه می کنیم، می نویسد:

«دعوی الوجدان فی مثل الإرادة- حيث إنها من کیفیات النفسانية الحاضرة للنفس بذاتها- لا شبهة فی صحتها، و أما بالاضافة إلى البعث و التحریک- مع عدم كونهما من الأمور الباطنة المدركة بالحواسّ الباطنة- فبملاحظة أن البعث الحقيقي ليس إلّا الإنشاء بداعي البعث و الانبعاث، فهو متقوم بما لا يدرك إلّا بالحواسّ الباطنة، فيصحّ فيها دعوی الوجدان.»^۲

توضیح:

۱. اراده از امور نفسانی است و لذا اگر وجدان آن را شناخت، ادعای درستی است.

۲. اما در بعث هم چون بعث حقیقی، آن بعثی است که فاعل آن را به داعی انبعاث غیر صادر کرده

باشد، و شناخت نیت آمر از طریق وجدان است، لذا مراجعه به وجدان صحیح است.

۲) سابقاً از مرحوم سلطان العلماء خواندیم که بین وجوب مقدمی با اراده ارتکازی تفاوت است.

(اراده ارتکازی مثل صورتی که می گوئیم مولا اگر بداند که بچه اش غرق می شود طلب می

۱. رشتی، حبیب‌الله بن محمدعلی، بدائع الأفكار، ص ۳۴۸.

۲. اصفهانی، محمد حسین، نهاية الدراية فی شرح الكفاية، ج ۲، ص ۱۶۹.



کند نجات او را) چراکه وجوب مقدمه - علی القول به - بالفعل است ولی اراده ارتکازی بر فرض آن است که مولا مطلع شود و به آن التفات کند.

(۳) آنچه وقایه‌الاذهان از وجوب مقدمه تصویر می‌کند، اراده ارتکازیه نسبت به مقدمه است. درحالیکه سخن در وجوب مقدمه است، همین مطلب را می‌توان به مرحوم آخوند و مرحوم شیخ نیز نسبت داد که آنها هم در این بحث از اراده ارتکازیه سخن رانده‌اند.

(۴) مرحوم آخوند مدعی هستند که ما بالوجدان - اگر توجه کنیم - نسبت به مقدمه اراده داریم و گاه آن را انشاء می‌کنیم (طلب انشائی) و از همین وجوب را استفاده کرده است. درحالیکه آنچه بالوجدان موجود است (اگر باشد) اراده است و نه طلب انشایی، و آنچه وجوب را پدید می‌آورد، طلب انشائی است (البته گفتیم که برخی گفته‌اند آنچه بر ما واجب است تامین غرض و اراده مولا است، درحالیکه برخی می‌گویند آنچه واجب است، اطاعت از طلب اوست).
به عبارت دیگر: اگر بخواهیم سخن مرحوم آخوند را بپذیریم باید مقدمه دیگری را هم به آن ضمیمه کنیم و بگوئیم: مولا بالوجدان نسبت به مقدمه اراده دارد و تامین اراده مولا واجب است.

